

قصدی آگاه و موافق بعقل بلکه گویای قوانین شیمی است» (ص ۸).

خوب آقای مونو قوانین شیمی گویای چیست؟

فلسفی مردیو را منکر شود پس هماندم سخره دیوی بود یا استمدادی از قرآن مجید که آقای مونو مصداق عجیبی از این آیه شریفه است و «نمی پرستد او مگر اسمهایی را که نامگذاری کرده است خود او یا پدرانش»، این مبحث را پایان می بریم.

یا صاحبی السجن أربابُ متفرقون خیرُ ام اللهُ الواحدُ القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان إنَّ الحكم الا لله (سوره یوسف، ۳۸-۳۹)

تصادف و ضرورت آقای مونو هرگز خالی از تناقض و پراکنده گویی نیست. او در فصل ششم یادآوری می کند که: «این نکته بسیار مهم است که مکانیسم ترجمه قطعاً غیر قابل بازگشت است. هرگز نه دیده شده و نه حتی قابل تصور است که اطلاعات در جهت معکوس یعنی از پروتئین به ADN انتقال یابد. چنین معرفتی، به مجموعه ای از مشاهدات آن چنان دقیق و مطمئن متکی است و نتایجش، بخصوص برای نظریه تکامل، آن چنان واجد اهمیت است که باید بدان همچون یکی از اصول اساسی زیست شناسی جدید نظر داشت. از اینجا این نتیجه نیز حاصل می گردد که مکانیسم ممکن که از طریق آن ترکیب و کارکرد یک پروتئین بتواند تغییر یابد و این تغییرات حتی جزئاً به نسل دیگری انتقال یابد موجود نیست... نتیجتاً چنین نظامی در تمامیت خود کاملاً و شدیداً محافظه کار، در بسته بر خود و مطلقاً ناتوان به دریافت هرگونه اطلاعی از جهان خارج است» (صص ۹۱ و ۹۲)، و قبل از آن نیز اشاره می کند که: «باید تمامی ارگانیسم را که خود نیز از پروتئین تشکیل یافته همچون والاترین بیان اپی ژنتیکی پیام ژنتیکی دانست.» (ص ۹۱). نتیجه کاملاً روشن است. تمامی ارگانیسم یعنی پیاده شدن پیام ژن، و ژن نیز کاملاً نسبت به دریافت اطلاعات از جهان خارج در بسته است. با توجه به دو نقل قول بالا به این نقل قول از فصل نهم کتاب توجه فرمائید: «به زحمت می توان بدین فکر افتاد که ساختهای اجتماعی تکامل ژنتیکی مقولات مغز بشری را متأثر نساخته باشد» (ص ۱۳۸). با در بسته بودن ژن نسبت به دریافت اطلاعات از جهان خارج (که بدرستی نیز چنین است) تمام آنچه که آقای مونو در فصول مختلف و

خصوصاً در فصل هفتم راجع به فشار انتخاب می گوید فرو می ریزد و تکامل نیز امری کاملاً تصادفی می شود. زیرا که تغییرات منشاء این پیام به عقیده آقای مونو تصادفی است. نه تنها مسئله فشار انتخاب غیر قابل توجیه است بلکه همه آنچه در باب توجیه اعتقاد به ثنویت روح و بدن و منشاء قبیلگی آنها و منشاء ادیان اشاره کرده اند بی معنی است.

ژاک مونو با آنکه منسوب کردن هدف به طبیعت را نقض و آن را جانگرایی و در نهایت باطل می داند و بخشهای مکرری از کتاب خود را به این معنی اختصاص می دهد. اما خود نیز در نهایت هدفی را به طبیعت منسوب می کند. هدفی که به هر حال در هر فلسفه ماتریالیستی خواه دیالکتیکی و خواه غیر دیالکتیکی بی معنی خواهد بود و اگر می توان هدفی به طبیعت منسوب کرد تنها در وجود اعتقاد به خالق است که این هدف مفهوم پیدا می کند. در ماتریالیسم دیالکتیک هدف طبیعت تکامل است، و در تصادف و ضرورت تکثیر تغییر ناپذیر یا اجرای قوانین طبیعت و به هر حال هر دو بی معنی.

کتاب خالی از مغالطات فراوان پنهان و آشکار و قیاسهای غلط نیست. تمام توجیحات آقای مونو در قابل قبول کردن تکثیر ناپذیری و کمک گرفتن از مثل افلاطونی، قیاسی ناقص و نادرست است. اصرار آقای مونو در اینکه: «سلول بدرستی یک ماشین است». ناشی از پاره ای شباهتهای صوری بین سلول و ماشین است در حالیکه متخصصین تا صدها وجه متفاوت بین آنها

سخنی درباره

برشمرده اند. طرز کار بعضی از مدارهای الکتریکی دقیقاً به طرز کار پاره ای از سیستمهای مکانیکی و هیدرولیکی و صوتی شبیه است و حتی معادلات دیفرانسیل آنها یکسان است اما هیچ کس يك مدار الکتریکی را شبیه يك مدار صوتی نمی داند. اگر چه طرز کار سلول هم به هیچ وجه شباهتی به ماشین ندارد.

آنچه در پایان فصل چهارم نویسنده در رد تئوری سیستمها بیان می کند: «ایا می توان تصور نمود که مهندسی مریخی خواستار تحلیل طرز کار يك ماشین محاسبه الکترونیک زمینی به نتیجه ای برسد، در صورتی که اصولاً از تشریح اجزاء بنیانی که عهده دار انجام عملیات جبر منطقی می باشند امتناع ورزد؟» مغالطه ایهام و انعکاس است. صحیح است که برای شناسایی طرز کار کلی هر سیستمی باید به اجزای آن آشنا بود، اما آنچنان که مونو نتیجه گیری می کند الزاماً با شناخت اجزاء، طرز کار کلی تمام سیستم مشخص نخواهد شد خصوصاً با تکیه به عینیتی که ماشین قادر به تمیز آن باشد.

ما قضاوت درباره آخرین فصل کتاب تصادف و ضرورت را به خوانندگان آن واگذار می کنیم (فصلی که به هر حال بر فصول قبلی متکی است) زیرا که نویسنده حتی يك حکم از احکام اخلاق شناخت خود را که اصل عینیت او اقتضا می کند ارائه نمی دهد و به روی خوانندگان نیز نمی آورد و اظهار عجز نیز نمی کند. اما به هر حال با تکیه به اصل عینیت مگر به احکامی جز این می توان رسید که: دروغ بد است، که ظلم ناپسند است، که قتل نفس جائز نیست،

که غرور و حسد و کبر و تجاوز و خیانت مذموم است و مگر مذاهب چیزی جز این گفته اند یا حکمی خلاف عقل سلیم و ادراک وجدان پاک صادر کرده اند؟

اما ایا وقتی دانشمندی رسالت خود را در این می بیند که اعلام کند جهان نسبت به شادمانیها و جنایات ما کورو ناشنوا است، نباید در هر نسلی منتظر ظهور چند هیتلر و استالین بود؟ متأسفانه هیچ يك از این کسان اصولاً معنی پیام دین را که برقراری رابطه ای مستقیم بین بنده و پروردگار او است نمی دانند، رابطه ای بسیار عمیق تر از ادراکات حسی و شهودی و نمایانتر از شهودات بصری؛ و با چشم بسته و دهان باز می گویند آنچه می خواهند.

در پایان باز تکرار می کنم ضعفهای کتاب بسیار بیشتر از آن است که به آن اشاره کردیم و متأسفانه مونو تقریباً وعده اساسی خود را که توجیه حیات با کمک قوانین فیزیکی و شیمیایی است از همان فصول اول فراموش می کند و عمداً یا سهواً به بسیاری از مسائل مهم و تاریک اشاره نمی کند.

نثر بسیار سنگین کتاب که نمی دانم تا چه حد مربوط به نویسنده و تا چه حد مربوط به مترجم است فهم آن را سخت دشوار می کند. پاره ای بی دقتیها در املاي کلمات و اغلاط چاپی و خصوصاً جا افتادگی چند سطر بین صفحات ۴۳ و ۴۴ که به اغلب احتمال مربوط به ناشر است، هیچ گونه تناسبی با قیمت بسیار گران کتاب ندارد.

دائرة المعارف اسلام

عبدالهادی حاتری

Encyclopaedia of Islam. second edition. Supplement, fascicules 1-2. Leiden: E. J. Brill, 1980. 128 p.

دائرة المعارف اسلام مجموعه ای است که تا کنون دوبار به زبان انگلیسی و نیز به زبان فرانسه با عنوان *l'Encyclopedie de l'Islam* در لیدن هلند چاپ شده است. چاپ دوم این مجموعه در دهه ۱۹۵۰م. / ۱۳۳۰ خورشیدی آغاز گردید و نخستین جلد آن در

سال ۱۹۶۰ م. / ۱۳۳۹ خورشیدی به صورت کامل درآمد و هم اکنون مسئولان آن از یکسو به انتشار بخشهای مربوط به جلد پنجم آن، که واپسین عنوان مربوط به «K» را شامل است، سرگرم می باشند و از سوی دیگر به تهیه يك ذیل (supplement) بر جلدهای ۱ تا ۳ آن که عناوین «A» تا «Iram» را در بر می گیرد پرداخته اند. با شیوه ای که چاپ جدید این دائرة المعارف تا کنون پیش رفته چنین می نماید که دوره کامل آن از جلد ۸ هم تجاوز خواهد کرد و اتمام آن تقریباً ۳۰ سال وقت خواهد گرفت.

چاپ دوم دائرة المعارف اسلام اگرچه از بسیاری جهات بر چاپ پیشین برتری دارد، ولی برخی نارساییها و کمبودها نیز در آن دیده می شود. به باور نویسنده این کمبودها در سه زمینه بنیادی زیر

است:

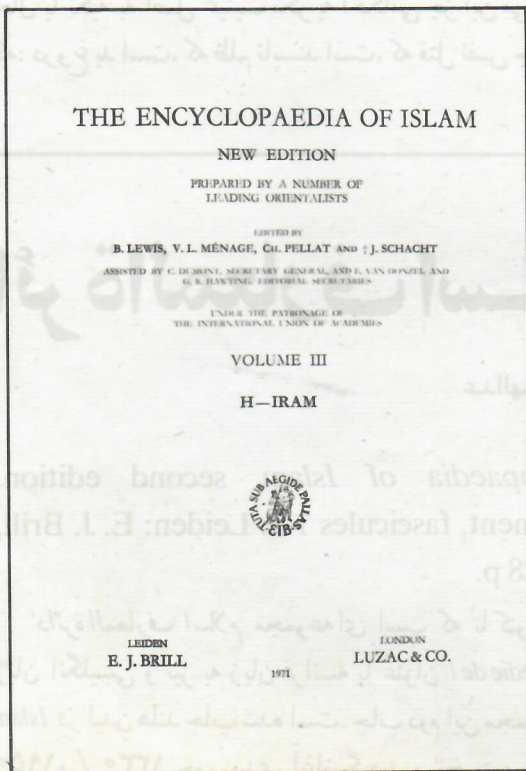
۱- مقالات دائرة المعارف از حیث کم و کیف متعادل و بکنواخت نیست. در حالی که برخی از موضوعها به شیوه‌ای بسیار سودمند، آگاهی دهنده و اصیل عرضه شده است، برخی دیگر این ویژگیها را ندارد. به دیده ما یکی از هدفهای عمده يك دائرة المعارف آگاهی دادن به خوانندگان مبتدی است. این خوانندگان که برای نخستین بار به دنبال گم گشته خویش به دائرة المعارف رویمی آورند، انتظار دارند که نه تنها آگاهیهای گوناگون کهنه و نو را پیرامون موضوع مورد جستجوی خود دریابند بلکه می خواهند به همه گونه منابع - هم اصیل و دست اول و هم مآخذ دست دوم - نیز آشنایی حاصل کنند. بدبختانه بیشتر مقالات دائرة المعارف مورد بحث ما پاسخگوی این نیاز نیستند.

۲- دائرة المعارف اسلام از گنجیندن عناوینی مانند «استبداد» و «استعمار» خودداری ورزیده است. ویراستاران این مجموعه خوانندگان خود را برای خواندن مقاله ای پیرامون استبداد به واژه Zulm (ظلم)، که یکی از واپسین واژه های دائرة المعارف را تشکیل خواهد داد، حواله داده اند و این درست بدان معنی است که احتمال آگاهی نسل حاضر از پژوهشی دائرة المعارفی، پیرامون استبداد، بسیار بسیار کم است.

گزینش واژه «ظلم» به جای «استبداد» نمی تواند به آسانی توجیه پذیر باشد، زیرا از سده ۱۹ م. ۱۳/ خورشیدی. که اندیشه گران جهان اسلام پیرامون نهادها و مفاهیم نو سیاسی باختر زمین به پژوهش پرداختند واژه «استبداد» را بیشتر به جای واژه های تیرانی (Tyranny) و دسپوتیزم (Despotism) و به عنوان صفتی برای حکومت های خودکامه به کار می برده اند تا جایی که واژه مزبور در کتابهای علوم سیاسی متداول شده است. بهترین نمونه پژوهشهای نویسندگان اسلامی همانا کتاب عبدالرحمان کواکبی است که در اوایل سده بیستم تحت عنوان طبائع الاستبداد و مصارع الاستعباد (حلب، ۱۹۵۷) انتشار یافت. پژوهشهای دهه های اخیر به خوبی نشان می دهند که کواکبی هم در گزینش واژه «استبداد» همان واژه تیرانی را در نظر داشته و حتی بحثهای اصلی کتابش را بیشتر بر محتوای کتاب Della Tirannide از ویتوریو آلفیری (Vittorio Alfieri) نویسنده ایتالیایی سده ۱۹، بنیان نهاده است. بنابراین واژه ای متداول و مفهومی پذیرفته شده مانند «استبداد» را به واژه ای دیگر حواله دادن و جوینده را در حدود ۳۰ سال دیگر در انتظار نشانیدن به چیزی جز يك «وعده سرخرمن» نمی نماید. در دائرة المعارف اسلامی از واژه «استعمار» به عنوان يك

موضوع مستقل نیز سخنی نرفته است. آیا کشورهای اسلامی از اوایل سده ۱۷ م. ۱۱/ خورشیدی. بتدریج مورد یورش و تاخت و تاز کشورهای اروپایی قرار نگرفتند؟ آیا سرزمینهای جهان اسلام از واپسین سالهای سده ۱۸ م. ۱۲/ خورشیدی. یکی پس از دیگری در دام استعمار غرب نیفتاده و سلطه استعمار به شیوه های کهنه یا نو همچنان تاکنون بر سرزمینهای اسلامی پنجه نیفکنده است؟ آیا استعمار، بزرگترین مسئله و یا یکی از بزرگترین مسائل به شمار نمی آید که در سده های اخیر سخت گریبانگیر دنیای اسلام شده است؟ اگر پاسخ این پرسشها مثبت است، در آن صورت آیا دائرة المعارفی که خویشتمن را صرفاً به مطالب مربوط به جهان اسلام اختصاص داده نباید مقاله ای را تحت عنوان «استعمار» در برداشته باشد؟

۳- کاستی دیگری که می توان برای دائرة المعارف اسلام بر شمرده تھی بودن آن از شمار فراوانی از موضوعات و مطالب مهم پیرامون جنبه های گوناگون تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و اجتماعی جهان تشیع و ایران است. این کاستی همراه با فقدان عناوین مهم دیگر سبب شد که ناشر و ویراستاران دائرة المعارف به تهیه يك «ذیل» بپردازند. در سال ۱۳۵۵ از نویسنده حاضر برای همکاری با دائرة المعارف اسلام دعوت شد تا



کرمانی (Aka Khan Kirmani)، شیخ محمدتقی اصفهانی مشهور به آقاجنسی (Aka Nadjafi) و ادیب الممالک فراهانی که با تخلص غیر متداول او «امیری» (Amiri) معرفی شده است.

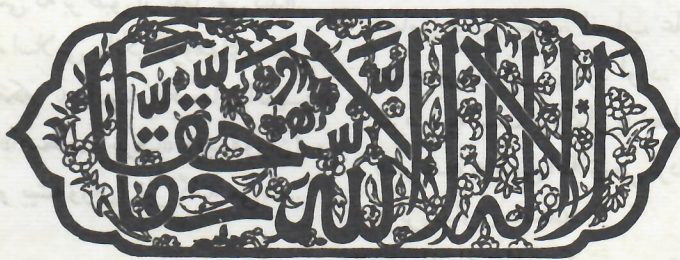
در هر حال *دائرة المعارف اسلام*، برغم کاستیها و کمبودهایش، مجموعه‌ای است بسیار سودمند و در نوع خویش بی‌همتا، پژوهشگری که در رشته‌هایی مربوط به جهان اسلام کار می‌کند نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد. ترجمه‌های گوناگونی که تاکنون از این مجموعه به زبانهای اسلامی شده، نشانگر اهمیت آن است. چاپ نخست *دائرة المعارف اسلام* به زبانهای ترکی و عربی و چاپ دوم آن به زبان اردو منتشر شده است. بخشی کوتاه از چاپ دوم نیز با تفاوتی به زبان فارسی و تحت عنوان *دانشنامه ایران و اسلام* (تهران، ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷) تاکنون در ۹ جزوه انتشار یافته که گویا پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران در انتشار دنباله آن وقفه‌ای رخ داده است. امیدواریم که ناشران *دانشنامه ایران و اسلام* چاپ بخشهای بعدی آن را دنبال کنند تا بدین وسیله گامی بزرگ در اشاعه فرهنگ ایران و اسلام بردارند.

- ۱- شمه‌ای از نارساییها و نقصانهای چاپ نخست *دائرة المعارف اسلام* در زمینه فرهنگ و مبانی شیعه از دیدة تیزبین برخی از آگاهان پژوهشگر پوشیده نمانده است؛ نگاه کنید به محمود مهدوی دامغانی، «انعکاس شیعه در دائرة المعارف الاسلامیه»، در *یادنامه شیخ طوسی*، جلد سوم، به کوشش محمد واعظ زاده خراسانی (مشهد، ۱۳۵۴ خورشیدی) ص ۷۹۸-۷۸۷؛ همان نویسنده، «نظری به چند مقاله از دائرة المعارف اسلام»، نگین، سال ۱۱، شماره ۱۲۱ (خرداد ۱۳۵۴)، ص ۲۱-۱۹ و ۵۰-۴۶.
- ۲- این کتاب در سال ۱۳۲۵ قمری یعنی در گیرودار انقلاب مشروطیت ایران وسیله میرزا ابوالحسن شیخ‌الرئیس قاجار به فارسی ترجمه و تحت عنوان *طبائع الاستبداد*، در تهران چاپ گردید.
- ۳- برای آگاهی بیشتر از تاریخچه این واژه سیاسی در ادبیات اسلامی و تأثیر آن در ادبیات فارسی دوران مشروطه نگاه کنید به: عبدالهادی حائری، «سخنی پیرامون واژه استبداد در ادبیات انقلاب مشروطیت ایران»، وحید، سال ۱۲ (۱۳۵۳)، ۵۴۹-۵۳۹.

بویژه برای جبران مافات در مسائل مربوط به ایران و شیعیگری گامی برداشته شود. با نگاهی تند و گذرا به چهار جلد موجود *دائرة المعارف* به بیش از ۶۰ عنوان مهم برخورد کردیم که *دائرة المعارف مزبور* فاقد آنهاست و بنظر نمیرسد که ویراستاران *دائرة المعارف* بتوانند همه عناوین از قلم افتاده را در جزوه‌های «ذیل» جبران کنند.

در هر صورت از «ذیل» *دائرة المعارف* تاکنون چهاربخش در دو جزوه چاپ شده که دو بخش نخست آن به دست نویسنده حاضر رسیده است (عنوان یاد شده در بالا). در این جزوه عناوینی به چشم می‌خورد که جلدهای اصلی *دائرة المعارف* فاقد آنهاست. در جلد سوم *دائرة المعارف پیرامون مفهوم آزادی در جهان اسلام* تحت عنوان «حریه» (hurriyya) به تفصیل سخن بمیان آمده ولی اشارتی بدان مفهوم در این بخش از جهان اسلام یعنی ایران نرفته است. با گنجینیدن مقاله‌ای تحت عنوان «آزادی» (azadi) در «ذیل»، کوشش بعمل آمده است که این نقصان تا اندازه‌ای جبران شود. عنوانهای اخباری (akhbariyya) و «آیه الله» (ayatullah) نیز هر دو در «ذیل» آمده ولی این موضوعهای مهم تاریخ شیعیگری و به ویژه مقاله مربوط به اخباریگری به شیوه‌ای بسیار نارسا و نابسندۀ عرضه شده است.

یکی از چهره‌های درخشان جهان تشیع که در «ذیل» معرفی شده شیخ مرتضی انصاری است. در مقاله (Ansari) پیرامون جنبه‌های گوناگون زندگی او و نوع برخوردش با مسئله دولت، سیاست، بهائیکری و برخی از مسائل فقهی و اصول مورد توجه وی سخن رفته است. از جمله دیگر شخصیت‌های ایرانی که در «ذیل» مطرح شده اند عبارتند از جلال آل احمد (Al-i Ahmad)، سید احمد ادیب‌پیشاوری (Adib Pishawari)، عارف قزوینی (Arif)، اشرف‌الدین گیلانی (Ashraf al-din)، مدیر روزنامه نسیم شمال، امیرکبیر (Amir Kabir)، امیر نظام (Amir niza)، آقاخان



پیدایش اصناف

بخش اول - معنی صنف

مصطلحات گوناگون در تشکیلات پیشه‌وری جامعه اسلامی به کار رفته، از آنها است:

الف - صنف

صنف، در لغت، مجموعه‌ای از هر چیز است، و هر نوعی از اشیاء صنفی جداگانه است. مورخان قدیم کلمه «صنف» را به شکلی به کار برده‌اند که ثابت می‌کند این کلمه از آغاز برای بیان جماعات پیشه‌وری در جامعه اسلامی به کار می‌رفته است. یعقوبی می‌گوید: منصور وقتی خواست شهر بغداد را بنیان نهاد صنعتگران را از سرزمینهای مختلف گرد آورد که تعداد آنها به «صد هزارتن از اصناف پیشه‌ها و صناعات» بالغ می‌گردید. و در سخن از وجود تخصص در بازارهای کرخ می‌نویسد: «هر بازاری مخصوص کالایی است و اهل هر صنف به تجارت خاص خود مشغول است». طبری هنگامی که از فرمان منصور مبنی بر انتقال بازارهای شهر بغداد به کرخ سخن می‌گوید به کلمه «صنف» اشاره می‌کند و می‌نویسد که «برای هر صنف، رسته‌ها و خانه‌هایی خاص» ترتیب داد. خطیب بغدادی با این سخن خود او را تأیید می‌کند: «هر صنف از آنها را در محل خود جای داد». جاحظ نیز در سخن از پیشه‌وران کلمه «صنف» را به کار می‌برد و می‌گوید: که «اصناف» سلاخان، قصابان، کبابیها، بریانگران، یوزبندگان، بازاران، سگبانان غالباً از دیگران فقیرترند، همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «هر صنف از مردم آنچه را در آنند آراسته و پسندیده می‌دانند و آسان می‌شمارند» و جوله و حجامتگر را به عنوان مثال ذکر می‌کند.

یاقوت کلمه «صنف» را در مورد اهل مشاغل و پیشه‌ها به کار می‌برد: «مانند صنف صرافان» و «صنف زرگران»، سقطی درباره ذبح کنندگان گوسفند و فروشندگان گوشت و ماهی و انواع خوراکها می‌گوید که آنها «اصنافی دارند و هر صنف از آنان نوعی کار مخصوص به خود دارد و روشی که بر طبق آن عمل می‌کند». پس کلمه «صنف» در جامعه اسلامی بیانگر گروههای شغلی و پیشه‌وری بوده است، همچنانکه به آنها «اصحاب‌المهن» (صاحبان مشاغل، کسبه) و «اصحاب حرف» (پیشه‌وران) و «ارباب مهن و حرف» (کسبه و پیشه‌وران) نیز گفته می‌شد.

ب - حرفه، کار، حنطه

از مصطلحاتی که در تشکیلات پیشه‌وری به کار برده می‌شد

هر چند در مورد اصناف و سازمانهای صنفی و ارتباط آنها با نهضتهای فکری و اجتماعی در جهان اسلام مقالات فراوان نوشته شده است، اما کتاب اصناف در عصر عباسی شاید اولین کتابی باشد که یکسره به این موضوع اختصاص دارد. این کتاب توسط آقای هادی عالم‌زاده از دانشکده الهیات دانشگاه مشهد ترجمه شده و از سوی مرکز نشر دانشگاهی منتشر خواهد شد. این بخش مانند سایر قسمتهای کتاب زیرنویسهایی داشت که در اینجا حذف شده است.
نشر دانش

اصناف در

کلمه «حرفه» است، «حرفه»، در لغت، پیشه‌ای است که [آدمی] از آن روزی می‌یابد، و هر چیزی است که انسان بدان اشتغال می‌ورزد. لسان‌الغیب راوی است: «حرفه» به معنی شغل، عمل، یا حرفه.

اما در مراکتش، کلمه «حنطه» در مورد اهل مشاغل و حرف به کار گرفته شده، و حنطه در زبان متداول در مغرب به معنی حرفه یا صنعت است، زیرا کلمه حرفه جز بر چیزهایی که مربوط به کشت و زرع، میوه‌ها، منسوجات و رنگها است دلالت نمی‌کرده است.

ج - نقابت

در ماخذ به «نقابات» و «نقباء» اشاراتی شده است ولی محقق باید به هر يك از آنها با دقت بنگرد، زیرا اسلام به نوعی شرافت نسبی در حق نزدیکان پیامبر و اهل بیت او بطور کلی قائل گردید که نام «اشراف» به آنان اطلاق می‌شد، تا آنجا که «بلاذری» در نیمه دوم قرن سوم هجری کتابی به نام انساب‌الاشراف تألیف کرد و اسامی قبایل عرب، انساب علویان، عباسیان، امویان، انصار و مهاجرین را در آن گرد آورد. از این تألیف بر می‌آید که مفهوم شرف، به نسب بزرگوار یا اصل نجیب نسبت داده می‌شد، چنانکه «شریف» به کسی اطلاق می‌گردید که «پدران او دارای سابقه شرف و بزرگواری باشند».

اشراف از حکومت، مستمری دریافت می‌کردند و به نظر می‌رسد که تعداد آنان در جامعه اسلامی بسیار بوده است. اشراف